

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۱۰

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

دوره ۲۱- شماره ۸۱- پاییز ۱۴۰۳- حصص: ۲۱۵-۲۳۱

مقاله پژوهشی

بررسی و تحلیل مؤلفه کشف و شهود مکتب رماتیسیم در اندیشه بیدل دهلوی

پریسا کشاورزحمید^۱

تورج عقدایی^۲

نزهت نوحی^۳

چکیده

این هنر شاعر است که می‌تواند با به کارگیری شکل‌های خارج از دسترس و حتی واژگان و اصطلاحات تکراری و پربسامد، روایت‌ها و مضمون‌های نو بیافریند و بدین ترتیب معنا را در جهان پیرامونش گسترش دهد. در غزلیات بیدل دهلوی، عنصر کشف و شهود، به معنای مشاهده‌های گوناگون عالم معنا، توانسته است پدیدآورنده بخش قابل توجهی از چنین گسترش و گسترده‌ای باشد. اشعار بیدل دهلوی در غزلیات با کارآمدی در خلاقیت‌های فرمی و استفاده از غریبگی‌های آن، توانسته است به مبادله معنا از طریق معرفت شهودی مبادرت ورزد و اینگونه با آفریدن مضمون‌های تازه و جهانشمول، سخن را تازه کند. وی تجارب الهامی خود را، که نتیجه شعور تربیت شده خاص اوست و آن آشنایی با عرفان هندی و ایرانی است، به صورت پیچیده‌تری نسبت به پیشینیان خود بیان می‌کند. همین امر است که دست نا اهلان خام را از معانی بلند شعر بیدل کوتاه می‌کند. پژوهش حاضر بر آن است تا جلوه‌های متفاوت این تأثیر و تأثر شهودی را در شعر بیدل نشان دهد چراکه درک بسیاری از مضامین شعری وی جز به نحو شهودی و عرفانی امکان‌پذیر نیست. کلیدواژه‌ها: کشف و شهود، بیدل دهلوی، عرفان، سبک هندی.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده مسئول:

Dr.aghdaie@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران..

پیشگفتار

۱-۱. بیان مسأله

آغاز سده دهم مصادف با عهد صفوی بستر تحول شیوهی عراقی به هندی است. سده‌ای که آغاز آن مقارن است با حکومت گورکانیان در هند، زمانی بود که شعر و شاعری در ایران عصر صفوی مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفت؛ همین امر سبب شده بود تا شعر در مسیر جدیدی گام بردارد. گورکانیان درگاه خود را بر روی ادیبان ایرانی گشوده بودند و از این رو سهم به‌سزایی در رشد زبان و شعر فارسی ایفای کردند. تعامل فرهنگی میان شاعران ایران و هند، مسافرت‌ها و مهاجرت‌ها در دگرگونی و تأثیرپذیری‌ها نقش مهمی داشته است. هر شیوه و سبک، نماینده یا نمایندگانی دارد که آثارشان، مملو از مولفه‌ها و ویژگی‌های آن سبک است. «اگر برای هر یک از شیوه‌های شعر فارسی بخواهیم نماینده‌ای برگزینیم که تمام خصایص آن شیوه را به گونه‌ای آشکارا در آثار خویش نمایش دهد، بیدل را باید نماینده تمام عیار اسلوب هندی به‌شمار آوریم. زیرا این گوینده پرکار و نازک‌اندیش قرن یازدهم و دوازدهم، راه و رسمی را که پیشینیان او، یکی دو قرن پیش از او، بنیاد نهاده بودند، با مجموعه آثار خویش به مرحله‌ای رسانید که هر یک از خصایص شعری گویندگان این اسلوب را باید به گونه‌ای روشن‌تر و مشخص‌تر در آثار او جستجو کرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۱۵).

او شاعری است آشنا با عرفان اسلامی و پیرو مکتب وجود. «در کنار این‌ها اندیشه‌های اجتماعی، فلسفی و اخلاقی نیز در کارش نمود دارد به گونه‌ای که دیوانش را حاوی مجموعه‌ای از تأملات گوناگون می‌بینیم» (کاظمی، ۱۳۹۳: ۲۹).

مطالعات عرفانی و فلسفی بیدل و توجه او به سنایی، عطار، مولوی و تأمل وی در آثار غزالی و محی‌الدین ابن عربی بر تشکل جهان‌بینی فلسفی او تأثیرات عمیقی به‌جانهاد. شعر بیدل نه تنها مشرب عرفانی و فلسفی وی را می‌نمایاند بلکه به گونه‌ای چشمگیر، پله معنی بر پله لفظ می‌چربد. بیدل در حالی که از حمایتگران وحدت وجود است و جهان را تجلی ذات و حقیقت اشیاء را، در غیب می‌داند، جهان‌بینی را نیز بی‌بنیاد نمی‌شمارد. امری که از دیوان غزلیاتش نیز به‌خوبی برمی‌آید. اثبات مدعایی که در ادامه این پژوهش به آن می‌پردازیم، نمود ویژگی کشف و شهودی در شعر بیول، به‌ویژه غزلیاتش، می‌باشد.

۱-۲. هدف پژوهش:

در این پژوهش برآنیم تا چگونگی کارکرد زبانی شاعر را در به شعر در آوردن حالات شهودیش بررسی نماییم و بدین ترتیب گوشه‌ای از این کارکرد را، با استفاده از نظریات مختلف، بازنمایانیم.

۱-۳. روش پژوهش:

روش این پژوهش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است.

۱-۴. پیشینه پژوهش:

در باب بررسی موارد عرفانی در شعر بیدل پژوهش‌هایی به انجام رسیده است اما هیچکدام از آن‌ها به‌طور مشخص به بررسی کشف و شهود و چرایی و چگونگی آن در شعر و غزلیات بیدل پرداخته است. مقالاتی با عنوان:

فنا و بقا و اتحاد و اتصال در دیوان بیدل دهلوی از سمیه خادمی و محمد سرور مولایی، که همانگونه از عنوان آن برمی‌آید، بررسی موردی این چهار اصطلاح است در دیوان بیدل.

دیگر بیدل در عرصه غزل عرفانی نوشته مهدی ماحوزی، که به‌طور کامل درباره عرفان در شعر بیدل سخن گفته است.

دیگر مقاله‌ای است با عنوان قرائت وحدت وجودی از آینه در غزلیات بیدل نوشته شهلا خلیل‌اللهی و غفار برج‌ساز، که به‌روشنی واژه آینه را از نگاه یکی از اصطلاحات حوزه عرفان، یعنی وحدت وجود، مورد بررسی قرار داده‌اند.

از اینان گذشته پژوهش‌هایی هم با موضوع کشف و شهود در اشعار شاعران دیگری به انجام رسیده است که از آن‌ها می‌توان به مقاله معرفت شهودی در کلام شمس تبریزی نوشته فاطمه مدرسی، اشاره کرد که در آن دیدار شهودی را مورد مطالعه بیشتری قرار داده‌اند.

دیگر مقاله شاخصه‌های رمانتیکی کشف و شهود در شعر سهراب سپهری نوشته دیاکو الهی، آرش مشفق و ناصر عزیززاده است که طی آن شعر سهراب سپهری از نگاه رمانتیکی‌ها به کشف و شهود، بررسی شده است.

دیگری مقاله‌ای است با عنوان بررسی انواع مکاشفات عرفانی در مثنوی نوشته نجمه طاهری ماه زمینی و احمد امیری خراسانی، که همان‌گونه که از عنوان آن نیز برمی‌آید، جلوه‌های مختلف این مکاشفات بر روی مثنوی مولانا انجام شده است.

دیگر مقاله‌ای با عنوان بررسی حضور امر قدسی (شهودی) در غزلیات مولانا با تکیه بر نظریه‌های رودلف اتو نوشته علی محمدی و مجتبی صوفی، که بررسی اصطلاح عرفانی شهود را، بر اساس نظریه یادشده به‌انجام رسانده‌اند.

دیگر معرفت شهودی و عقلانی در حکمت اشراقی سهروردی نوشته محمدتقی جان‌محمدی، است که تبیین حالات کشف و شهودی را در حکمت اشراق به انجام رسانده‌اند. پژوهشی که در آن تلاش شده تا پاسخی به چگونگی بروز معرفت شهودی در نوشته سهروردی داده شود. و سرانجام مقاله‌ای با عنوان کشف و شهود عرفانی نوشته سیداسحاق حسینی کوهساری، که به‌طور کلی به مبانی کشف و شهود عرفانی پرداخته‌اند.

۲. درباره غزل بیدل

آثار بیدل به‌ویژه غزلیاتش، سرمایه ناشناخته‌ای در ادب فارسی است. شاعری که به قول شفیعی کدکنی «یکی از چند شاعری است که فراوانی اشعارش مایه حیرت است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۶: ۳۱). او استعاره‌های غریب و نامأنوس بیدل و این گرایش را، به دلیل دوری از ابتذال می‌داند؛ اما به نظر وی همین امر، موجب ناپسندی و ابهام شده‌است. (همان: ۳۲) به هر روی، ویژگی‌های سبکی هندی و ترکیبات زیبا و نوآورانه این سبک را نمی‌توان نادیده گرفت. غزل‌های بیدل حداقل دارای نُه بیت و تا پانزده بیت نیز می‌رسد. در یک قافیه و بحر، چندین غزل دارد که نشان‌دهنده نیروی قریحه و ذوق اوست. اختراعات بیدل در غزلیات از نظر تشبیه، استعاره و کنایه خاصه خود اوست.

در مورد زیبایی‌های غزل بیدل آمده‌است: «کسانی که غزل را تنها وسیله ابراز تأثرات عاشقانه و واردات مأنوس تلقی می‌کنند، در فهم هنرمندی بیدل همیشه با دشواری مواجه می‌شوند. هر بیت بیدل به سوی تفکری ژرف راهنمایی می‌کند» (هادی، ۱۳۷۶: ۸۱). عبدالغنی آرزو با بحث گسترده در پیرامون غزلیات بیدل، از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که به غزل او، چهره شاخص بخشیده‌است، به مواردی چون: «ترکیب‌های تازه، حسن تعلیل، معانی لطیف و بکر، احساسات اغراق‌آمیز، رعایت لفظ و معنی و تعقید در ابیات» (آرزو، ۱۳۸۷: ۴۸)، اشاره کرده‌است.

اسدالله حبیب در کتاب دری به خانه خورشید، پس از بررسی کلی غزلیات بیدل می‌گوید: «آهنگ، فلسفه و اندیشه‌ای که با احساس رقیق شاعرانه گره خورده و شهود مولانا را تداعی می‌کند» (حبیب، ۱۳۹۸: ۴۸).

حسن حسینی نیز در کتاب بیدل، سپهری و سبک هندی، در کل شاعران غزل‌سرای سبک هندی را، در بیشتر زمان‌ها، دارای شوقی سرشار که ریشه در ریاضت‌های ذوقی و روح‌های لطیف آن‌ها دارد، می‌داند و در این میان غزل بیدل را در اوج این سبک معرفی می‌کند و می‌گوید: «غزل بیدل از یک سو فلسفیه عرفانی است و از دیگر سو این گرایش معنوی، تعلق به بلندترین چکاد عرفان اسلامی، به گردنه‌های صعب‌العبور آن، یعنی فلسفه عرفانی وحدت وجود دارد.» (حسینی، ۱۳۶۷: ۱۰۰).

و بدین ترتیب این نکته را نیز به خوبی بازگویی کند که حالات عرفانی را در قالب مثنوی بهتر می‌توان بازگو کرد و غزل مجال کمتری به شاعر برای اینگونه حالات می‌دهد. با این همه غزل بیدل سرشار از این حالات عرفانی است که خود گویی موجز شده مثنویات اوست. «مفاهیم فلسفی و عرفانی فی نفسه برای بیان شدن نیاز به تفصیل و توضیح و تشریح دارند و به نظر می‌رسد که این کار با قالب غزل که ظرفیت محدودی دارد و با زبان آن خاصه زبان غزل هندی که سخت موجز است در تضاد و ناسازگاری است. بی‌سبب نیست که بزرگان عرفان و ادب و فلسفه اسلامی از سنایی تا شیخ محمود شبستری همه برای تبیین این معقولات همواره قالب مثنوی را برگزیده‌اند. در واقع بارقه‌های فلسفی عرفانی غزل‌های بیدل رهاورد مثنوی‌های تعلیمی اوست.» (همان، با تلخیص: ۱۰۰).

۳. کشف و شهود

شهود در لغت به معنای دیدن، کشف و مواجهه مستقیم و بی‌واسطه است و در اصطلاح رویت حق به حق است. شناخت شهودی بدون واسطه صورت و مفهوم ذهنی به ذات عینی معلوم، تعلق می‌گیرد. کشف در لغت به معنی رفع حجاب است. در مورد معنای اصطلاحی آن باید گفت که: «سالک که از عالم طبع شروع به سیر الی الله می‌نماید، پس از کشف حجاب‌ها نخست حقیقتی که از برای او مکشوف می‌شود حقیق موجود در عالم برزخ مطلق و منفصل است و پس از گذر از مراتب برزخی به عالم معنی و عقول مجرد به ارواح طاهره می‌رسد و حقایق را با عین قلب چشم دل شهود می‌نماید و عالم ارواح و حقایق موجود در آن عالم بر او مکشوف می‌گردد» (آشتیانی، ۱۳۷۵: ۵۴۵).

در تعریف کشف و شهود در مصباح‌الهدایه آمده است: «و آنچه از مبادی عالیه در نفس مرتسم گردد (خواه در خواب و خواه در بیداری)، در صورتی که قوه متخیله در آن تصرفی نکرده باشد و آنچه در نفس مرتسم شده است، عیناً واقع شود، اگر در خواب باشد، رویای صادق و اگر در بیداری است، کشف و شهود و وحی و الهام گویند» (محمود کاشانی، ۱۳۸۸: ۹۳).

بدین ترتیب و با توجه به تعاریف آورده شده، نکته قابل توجه در گام نخست اینست که این معنای کشف و شهودی در مورد کسانی رخ می‌دهد که به جنبه‌هایی از عرفان دست‌یافته باشند. شاعر مورد نظر ما، یعنی بیدل، کسی است که «در راه کسب معرفت صعب‌ترین و مشکل‌ترین روش‌ها را انتخاب نموده و تحمل همه این دشواری‌ها از کمتر کسی ساخته است. آنچه از آثار بیدل به کثرت می‌توان مشاهده کرد این است که وی انتظار را بر وصل، فقر را بر غنا، نرسیدن را به رسیدن، درد را بر دوا و ... ترجیح می‌دهد. این همه مشکل‌پسندی‌ها که از آن به مشرب عبارت کرده، دلیل بر بزرگی ظرف و استعداد باطنی وی است؛

به دست آوردن مطلب ندارد لذتی چندان عجب کیفیتی دارد به مطلب نارسیدن‌ها (بیدل،

کشف و شهود در نگاه بیدل از پیشینه و پایه‌ای قوی برخوردار است. او به منبع ارزشمندی چون عرفان وحدت وجودی ابن عربی متصل است. از دیدگاه ابن عربی، «کسی به بالاترین مرتبه کشف نائل می‌شود که عالم را با دیده خدا بنگرد. یعنی آن را همچون فیض رحمانی دریابد که مدام صورت‌های متنوع می‌یابد و بی‌وقفه تجدید و تازه می‌شود و در ذات خود واحد است؛ اما به واسطه اسما و صفات بسیارش، متعدّد و متکثّر جلوه می‌نماید» (شایگان، ۱۳۹۷: ۴۲۱).

به نظر بیدل انسان با روح پاکی که حتی از فرشته می‌تواند پیشی بگیرد، در سایه تعین و جهان هستی زندانی است. او انسان را پرورده‌ی عدم خطاب می‌کند و می‌فرماید: نشان معبود بی‌نشان را نمی‌توان جست و اگر فکر می‌کنی که نشان بی‌نشان را فهمیده‌ای، به خطا رفته‌ای و اگر یگ گام از خودت بیرون بیایی آن‌جا جهان کبریاست.

بی‌نشانی را نشان فهمیده‌ای تیرت خطاست ورنه یک گام از خودت آن سو جهان کبریاست
ای عدم پرورده لاف هستی‌ات جای حیاست سایه را وهم بقا در عجز خوابانیده است

(بیدل، ۱۳۶۶: ۱۸۰)

«حیرت» و «حیرانی» یکی از کلیدی‌ترین واژگان دال بر حالات عارفانه و کشف و شهودی در دیوان بیدل است که از بسامد بالایی نیز برخوردار هستند. کاربرد این دو موتیف تا به جایی پیش رفته است که حتی می‌توان ادعا کرد به مرحله «نماد» رسیده‌اند.

چمن صد جلوه و نظاره نایاب است شبنم را جهان آینه‌ی دار او و حیرانی حجاب من

(همان، ۱۰۴)

او هنگام دیدن زیبایی معشوق و جلوه کردن او، از دو عالم کنار می‌رود و دین و دنیای خود را می‌بازد:

به جلوه‌ات که نه دین دارم و نه دنیایی هزار اسم گره بسته در معمایی

تجیر تو ز فکر دو عالم پرداخت اقامت در دل نیست بی‌تقاضایی (همان، ۱۱۶۷)

۴. کشف و شهود در شعر بیدل

آنچه ما در این مقاله به عنوان اشعار از منظر کشف و شهود با آن روبه رو هستیم صرفاً معنایی لغتنامه‌ای و واژگانی از این اصطلاح نیست. بلکه مقصود ما تمام آفرینش‌های هنری و کلامی است که شاعر برای خلق آن‌ها از تمامی قابلیت‌های زبانی و فکری خود بهره می‌گیرد. از این منظر این قدرت کلام و شعر است که با روح جستجوگر شاعر در هم می‌آمیزد و موجب خلق ابیاتی می‌شود که به اصطلاح کشف و شهود گونه عرفانی نزدیک می‌گردد.

به قول رضا براهنی در کتاب طلا در مس، شاعر پس از الهام است که شروع به کشف می‌کند. «البته الهامی آفریننده و پرنیرو که از آن شاعر است و کشفی که آن نیز متعلق به شاعران است؛ همان که موجب بازآفرینی یادها و حالات تازه می‌شود» (براهنی، ۱۳۴۴: ۵۶). بدین ترتیب، زمانی که شاعر به

کشف و شهود در مورد امری نائل نمی‌شود؛ آن را به قدرت تمثیل خود می‌آورد و از آن جا روی به تصویرسازی آن می‌آورد تا بتواند آن را بر اوراق دفتر نشانند. پس شاعر را واسطه‌ای می‌بایست تا همچون اکسیری مبدل عمل کند و در طی آن کشف و شهود خود را ظاهر و در پیش چشمان مردمان برساند. این واسطه کاری همان تشبیه و استعاره و سمبل و ... است. هگل فیلسوف آلمانی در روش مناظرات خود اظهار می‌دارد که حقیقت را نمی‌توان با مفهوم‌های مجرد نشان داد، حال آنکه حقیقت یک حادثه متحرک و یک عملیه مناظرات است که نمی‌تواند مفهوم‌های مجرد را با تمام معنی نمایندگی کند؛ چه این مفاهیم تنها یک قسمت موضوع را روشن می‌دارند. بناءً حقیقت گاهی این و گاه آن است و بدین معنی یک عالم تغییر، ضدیت، تحول و انقلاب دیده می‌شود (داوودالحسینی، ۱۳۷۶: ۱۶).

آنچه که از تجارب معنوی و معارف شهودی در قالب زبان می‌آید، در واقع ترجمه و تبدیل یافته‌ای از آن معانی بسیط است که در قالب گزاره‌ها، حالت تألیفی به خود گرفته است. بنابراین اگر گزاره‌های تبدیلی قالبی غیر از قالب منطقی داشته باشند، مثلاً رمزی و یا استعاری باشند، محتمل است که گزاره‌ها نامفهوم، ابهام آلود و حتی تناقض آمیز بنمایند (جان محمدی، ۱۳۹۲: ۲۱).

از آنجاکه معرفت شهودی مجرد و بسیط بوده و لذا مستقیماً قابل بیان مفهومی و زبانی نیست، می‌توان گفت که بیانات صاحب شهود از شهودات و تجارب باطنی خود، چیزی متمایز از نفس آن شهود است؛ چراکه ویژگی‌های ذاتی آن دو متفاوت است (همان: ۲۱ و ۲۲).

از این رو، در درک بهتر کشف و شهود شاعر، یا به زبانی دیگر منظور و مضامین شاعر، می‌بایست حرکتی بالعکس را طی کنیم و بدین ترتیب می‌بایست با کشف استعاره‌ها و تشبیه‌ها و ... به آن شهود شاعر، که در قالب کلمات و استعاره بیان شده و در اختیار ماست، برسیم.

در ادامه، با طرح دو پرسش بحث را ادامه می‌دهیم. پرسش نخست اینکه آیا مضمون اشعار بیدل در حکم نسخه‌ای است برای رسیدن به شهودات قلبی؟ (یعنی بیدل به وسیله آن‌ها راه‌های رسیدن به کشف و شهود را نشان می‌دهد؟)

و پرسش دوم اینکه آیا این مضامین شعری، شهودات قلبی شاعرند که در قالب ابیات و غزلیات بیان شده‌اند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت که حقیقت امر این است که از هر دو مضمون بالا در اشعار او وجود دارد؛ هم گویی در قالب بسیاری از اشعار خود تجربیات شهودی‌اش را بازگویی کند آن هم جاهایی که ابهام‌گویی و رمزگونه بودن سخن را می‌نگریم. در اینجا ذکر این نکته نیز لازم می‌نماید که خود اعتقاد نداریم که دشواری‌های شعر بیدل در درک فهم آن‌ها یکسره حاصل بازگویی کشف و شهودهای اوست، چرا که شاعران بسیاری به آن عوالم دست یافته‌اند اما سخن آن‌ها این دشواری‌های شعر بیدل را نیز ندارد و حق آن است که «بیان عمیق‌ترین سخنان در قالب ساده‌ترین واژگان آن هم با

زبان صمیمی و صریح کمتر مشاهده می‌شود و اتفاقاً برعکس وی پیوسته بر پيله پیچیدگی و حیرت‌تنبیده است» (حسینی، ۱۳۹۸: ۱۱). و هم‌گویی به مخاطب خود گوش‌زد می‌کند که راه درست درک معشوق ازلی راه کشف و شهود است؛ همان راه‌هایی که با ترک مادیات دنیا، پناه‌بردن به راهبری راه‌دان، از خلق نگرینختن، عشق ورزی به انسان‌های رنج‌دیده، کل جهان و کاینات را در احسن نظام دیدن و جان همه را متصل به جانی واحد دانستن، مبارزه با نفس اماره، شناخت نفس آدمی، زدودن دل از بی‌اخلاقی‌ها، در همه حال عاشق بودن، توجه به قلب؛ که جایگاه اصلی شهود است، اصل را نگرینستن و جزء را رها کردن، دوری از نفاق و دورویی و ... سهل‌تر به دست می‌آید و یا اصلاً به دست آمدنی می‌شوند.

نکته دیگر اینکه ادبیات به‌طور عام و شعر به‌طور اخص بهترین ابزار برای شاعران و عارفان است تا بتوانند مشاهدات شهودی خود را بیان کنند چراکه در شعر می‌توان از مجاز تمثیل استعاره و امثال آن و در کل از کلامی غیر صریح استفاده کرد. کلامی که وجه بارز کاربردی بودنش برای بیان این شهودات سخن‌گفتن از متناقضات است. در نظام زبان (و بیان)، آوردن حالات کشف و شهودی و مشاهدات این چنینی دقیقاً با یکدیگر منطبق نیستند. یعنی چیزی که به زبان جاری می‌شود (که منطقی‌تر پس از حالات شهودی است)، متفاوت‌تر و یا بهتر بگوییم نارساتر از همان چیزی است که شاعر یا عارف آن‌ها را مشاهده کرده است اما با این وجود همین زبان بازگوشده نیز بارقه‌هایی از عالم شهود را نیز با خود دارد؛ بارقه‌هایی که نیاز به کشف شدن دارند بدین ترتیب، شاعر پس از مشاهده عالم کشف در بیان و گزارش آن عالم حروف و واژگانی را در اختیار دارد که بسیار ناتوانند در مقابل شور و ذوق دنیای شهودی. این چنین است که ناگزیر به لحن پارادوکس گونه و رمز و کنایه آلود روی می‌آورد و چه بسا سخنانی به زبان بیاورد که از شطحیات شمرده می‌شود.

یکی از مواضعی که عقل در مواجهه با معرفت شهودی اتخاذ می‌کند این است که نخست آن را می‌پذیرد اما قابل بیان منطقی نمی‌داند، زیرا زبان منطقی و متداول را برای شرح و تبیین آن ناکافی و نامعتبر می‌یابد، که در این هنگام یا سکوت اختیار می‌کند و یا به زبان رمزی روی می‌آورد. در مصباح‌الهدایه آمده: «بدان که پایه معرفت روح و ذروه ادراک آن به غایت رفیع و منیع است. به کمند عقول، وصول بدان میسر نگردد. به ملووح عبارت صید هیچ فهمی و وهمی نشود. گوهری است از قعر بحر عظمت برخاسته. به میزان قیاس، تقدیر اوصاف او ممکن نبود. ارباب مکاشفات و اصحاب قلوب که امنای اسرار غیوب‌اند و از رق‌هوا و عبودیت نفس آزاد گشته، بر کشف آن غیرت نموده‌اند و جز زبان اشارت از آن عبارت نکرده» (عزالدین کاشانی، ۱۳۸۸: ۹۴). بیدل نیز بر آن است که نمی‌توان در حالت عادی و در حالت هوشیاری از حقیقت اشیا با خبر بود و می‌بایست تا در این عالم نبود:

بی فنا نتوان به کنه معنی اشیا رسید / آینه گر خاک گردد با دو عالم روبروست (همان، ۱۵۲).

در اینجا و پس از توضیحات بالا مثال‌هایی از دیوان غزلیات بیدل را برای هر دو مورد گفته‌شده می‌آوریم. در مورد پرسش نخست که طی آن اشعار بیدل را در حکم نسخه‌ای برای رسیدن به شهودات قلبی دانسته‌ایم ابیات بسیاری را می‌توان شاهد مثال آورد:

مجاز اندیشی‌ات فهم حقیقت را نمی‌شاید محال است اینکه حق از عالم باطل شود پیدا (همان، ۵۷)

که در آن شاعر می‌گوید مجاز اندیشی تو همان چیزی است که مانع رسیدن تو به حقیقت می‌شود، درست همانگونه که از عالم باطل حق و حقیقت سر نمی‌زنند.

کس از این حدیقه نمی‌برد کم و بیش قسمت بی‌سبب چو چنار کو طلب ثمر به هزار دست دعا بیا (همان، ۵۹).

در این بیت بیدل بر آن است که راه چیره‌شدن بر قسمت و بخش ازلی و حتمی جهان ممکن است و این ممکن بودن را در دست‌هایی می‌داند که برای دعا بلندند.

ساز من آزادگی آهنگ من آوارگی از تعلق تار نتوان‌بست قانون مرا (همان، ۳۵).
در این بیت آزادگی و در عین حال آوارگی همان چیزهایی که سبب می‌شوند تا آدمی از چنبره تعلق به دنیای مادی بیرون بیاید و راهی باشد برای کشف بیشتر حقایق.

این طرب‌هایی که احرام امیدش بسته‌ای چون طلسم رنگ گل یکسر شکست آماده‌اند (همان، ۳۹۸).

احرام امید بستن به طرب‌هایی که آدمی آن‌ها را به‌شدت ادامه می‌دهد، همان‌هایی هستند که در نهایت برای رسیدن به کشف واقعی محکوم به شکست‌اند.

دستگاه عالم اسباب وحشت‌پرور است زین بلندی‌های دامن، جز غبار چین مگیر (همان، ۳۷۴).

در این سخن، عالم به دستگاهی تشبیه شده است که یکسره بدان پرداختن بیشتر وحشت است که نصیب آدمی می‌کند.

عجز بساط اعتبار از مدد غرور چند بنده به خود نمی‌رسد، تا به خدا نمی‌رسد که شناخت نفس را برای رسیدن به درک خدا گوشزد می‌کند.

زین عرض‌ها نتوان صاحب جوهر گردید ناز چینی مفروشید که فغفوری نیست ای بسا دیده که تر می‌کندش دود غبار نم اشک جعلی رشحه ناسوری نیست (همان، ۴۱۸).

که توصیه می‌کند دیدن حقیقت را چشم حق بین می‌بایست نه چشم ظاهر بین. با عقل چه جوشیم که جز وهم ندارد از عشق چه لافیم که بیش از هوسی نیست (همان، ۴۱۹)

در این بیت شاعر می‌گوید که عقل و عشق را اعتباری نیست چراکه عقل جز وهمی و عشق جز لافی چیزی نیست.

دیگر مثال‌ها:

عاشقان را صندل آسودگی دردسر است تا به سر دردی نباشد، دردسر داریم ما (همان، ۳۳)
 بیا خورشید معنی را بین از روزن مینا که یاد صبح صادق می‌دهد خندیدن مینا (همان، ۴۲)
 تا نفس باقی است باید با کدورت ساختن در کمین آینه آبی است وقف زنگ‌ها
 (همان، ۴۴).

خواهی که شود منزل مقصود مقامت از آبله پای طلب کن جرس اینجا (همان، ۵۵).
 و به عنوان شاهد مثال در مورد پرسش دوم که آیا خود این مضامین شعری بیدل، شهودات قلبی
 وی هستند که در قالب ابیات و غزلیات بیان شده‌اند، می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد:
 بیگانه و ضعیف، یا آشنایم ما نیستیم اوست، او نیست ماییم (همان،).
 که در آن شاعر گویی از حالت شهودی خود که در عالم دیگر به دست آورده است،
 سخن می‌گوید. او دیگر نسخه‌ای تجویز نمی‌کند، بلکه حال خود را بیان می‌نماید؛ حالی که
 پس از دیدار شهودی به وی دست داده است. اینک که به عبارت درآمده است، از شگردهای
 موجودی، که معمولاً در به زبان راندن این حالت، شاعر از آن‌ها استفاده می‌کند، به تناقض‌گویی
 درباره نیستی روی می‌آورد.

در تماشای تو چون آینه از جنس شعور آنچه با ما بود حیرت بود و چشمی وا گذاشت
 هر که زد بیدل به سیر وادی حیرت قدم گام اول حسرت رفتن چو نقش پا گذاشت
 (همان،).

که در این ابیات شاعر گویی از عالم کشف و شهودی برگشته و اینک که از واژگان
 استفاده می‌کند جز زبان حیرتش چیزی بیشتر نمانده است.

تا کی خیال هستی موهوم، سر برآر عنقایی ای حباب از این بیضه پر برآر
 حیف از دلی که رنج فسون نفس کشد از قید رشته‌ای که نداری گهر برآر (همان)
 که آن تلنگر به آدمی است که از موهومات خود دست بردار و دست در آستین حقیقتی زنده زن.
 چو موج گوهرم از دل گذشتن آسان نیست چو رشته خورد گره، کوتاهی به طول افتد (همان)
 قلب نتیجه روح و نفس است و روح می‌خواهد که قلب را به عالم خود بکشاند و نفس می‌خواهد
 که او را به سوی خود جذب و جلب کند و قلب به طرفی می‌رود که آن طرف غالب باشد. همچنان
 که رشته به گره خوردن کوتاه می‌شود و از طول آن کاسته می‌شود همین‌طور دل من هم به عشق
 گره خورده و این امر سبب شده است که راه دور و دراز معرفت و شناخت بر من کوتاه گردد.
 تا خرد باقی است صحرای جنون دامن از آرایش ما می‌کشد (همان،).

هرگاه گفته شود که چرا راه معرفت به کمک عقل و خرد پیموده نمی‌شود، در پاسخ باید گفت:
 که طریق کسب معرفت، واردات و تجلیاتی دارد که عارف را از حالت هوشیاری به در آورده و او را

به سوی بیخودی می‌کشاند و در اینجا عقل و خرد، تاب تحمل این واردات غیبی را ندارد. بنابراین جای خرد را جنون می‌گیرد و هر قدر قرب الهی بیشتر گردد به همان اندازه بیخودی و جنون بر عارف چیره‌می‌گردد.

گوش مروتی کو کز ما نظر نپوشد دست غریق یعنی فریاد بی‌صدایم (همان).
گوش فریاد و صدا را می‌شنود، اما چون ما فریاد صدادار نداریم، لذا به گوش، مروتی نمی‌رسد و کسی به مجال ما التفاتی نمی‌کند و البته نباید هم بکند.

دیده‌ها باز است اما خواب می‌بینیم و بس تا مژه بر هم نیاید هیچکس بیدار نیست (همان).
در نزد تجربه‌گران کشف و شهود حقیقی، وسیله دید باطنی و حقیقی، دل است و از این‌رو وسیله دید ظاهری، که چشم است، نزد آن‌ها اعتباری ندارد. بدین جهت است که بیدل چشم‌های باز اهل دنیا را، که معطوف به ظاهر است، به خواب نسبت داده و می‌گوید که تا مژه بسته نشود و با چشم دل نبیند بیداری شمرده نمی‌شود.

جنونی با دل گمگشته از کوی تو می‌آید دماغ من پریشان است یا بوی تو می‌آید؟ (همان).
جنونی که همراه دلی گمگشته است، از جمله همان عبارات زبانی است که پس از مشاهده عالم شهودی (آن هم پس از دریافتن بو و فهمی از آن عالم) است که می‌تواند به زبان آید.
یکی از نظریات معاصر در خصوص تجارب عرفانی و شهودات باطنی، نظریه "بیان‌ناپذیری" شهود و تجارب عرفانی است. از تقریرکنندگان صاحب نام این نظریه، والتر استیس است. او همانند ویلیام جیمز، تجارب عرفانی را بیان‌ناپذیر می‌داند.

وی همچنین برای مکاشفات و تجربیات عرفانی شاعر یا نویسنده، انواع مختلفی را بیان نموده است، و در کل آن‌ها را به دو دسته‌ی «کشف صوری» و «کشف معنوی» تقسیم نموده است. در ادامه و برای تکمیل بحث، معیارهایی را که نظریه‌پردازان تجربه دینی در مورد سرشت این تجربه و ویژگی‌های آن بیان کرده‌اند را با آوردن مثال‌هایی کوتاه از غزلیات بیدل پی‌می‌گیریم.

نخست این تقسیم‌بندی اشاره شده را از منظر استیس در قالب جدولی می‌آوریم و سپس به شرح آن‌ها و آوردن مثال‌هایی از غزلیات بیدل می‌پردازیم:

مکاشفات عرفا

مکاشفه صوری (آفاقی) کشف بینایی: برابر با بصیرت است. در آن چشم برتر از چشم ظاهری، قادر به ادراک حقایقی می‌شود که دیگران از آن محرومند.
کشف بویایی: در آن فهمی بالاتر از فهم این جهانی اتفاق می‌افتد.
کشف شنوایی: که گوش حقیقت شنو را مورد نظر دارد.

کشف لمسی: از طریق ملامست حاصل می‌شود و سبب آن، اتصال بین دو نور و یا دو جسد مثالی است.

مکاشفه معنوی (احوالی انفسی) کشف قدسی: بهره‌مند شدن عقل انسان از انوار الهی منجر به دریافت اسرار غیبی می‌شود.

کشف الهامی: معنا و مرتبتی به طریق فیض و بدون اکتساب فکر به دل می‌رسد.

کشف روحی: در مقام روح پیش می‌آید.

کشف سرّی: منکشف شدن سرّ وجود و آفرینش موجودات و ارواح برای عارف.

گفتن این نکته نیز ضروری می‌نماید که بین هر دو این حالات، ویژگی‌های مشترک چندی نیز وجود دارد؛ فارغ از صوری و معنوی بودن آن‌ها. یکی از ویژگی‌های مشترکی که بین همه حالات عرفانی، چه آفاقی و چه انفسی وجود دارد، «احساس عینیت و حقیقت داشتن است. منظور از عینیت داشتن آن است که عارفان یقین دارند که آنچه را که می‌بینند مابه‌ازای خارجی دارد و صرفاً حالت ذهنی روان انسان نیست» (استیس، ۱۳۷۵: ۶۱). در این حالت است که عارف درمی‌یابد که این اشراق و الهام توهم و فریب ذهنی نیست؛ بلکه یک مکاشفه حقیقی است. عارفان آفاقی و انفسی معتقدند که در عالم مکاشفه چیزهایی را دیده و شنیده‌اند و همه آن‌ها را حقیقی می‌دانند.

ویژگی دیگر مشترک بین مکاشفات آفاقی و انفسی، «متناقض‌نمایی این احوال است. تناقض در اینجا یعنی این احوال در موازین معهود و معقول منطقی نمی‌گنجد» (همان: ۶۱).

اما نظریه‌پردازان عرفان اسلامی مثل سراج و روزبهان بقلی و غیره تناقض احوال عرفانی را در معنی واژگانی مدنظر داشته‌اند و معتقد بودند که «تجارت عرفانی دارای تشابه‌ند و فقط دارای ظاهر و باطنی هستند که این ظاهر، مخالف عقاید متداول (نه متناقض)، و باطن آن، واجد حقیقت است» (روزبهان بقلی، ۱۳۸۵: ۱۶). این تناقض‌های ظاهری موجود در آثار عرفانی در اثر حیرت فرد بیننده است و این تا حدودی مشکل زبان است، «زیرا زبان هنوز به آن حد از قابلیت نرسیده است تا بتواند برای اموری که مربوط به ماوراء هستند، کلمه و مصداقی پیدا کند. مثل ترکیب "آب آتش مثال". در واقع فقط زبان پارادوکسیکال شده است، در اصل مکاشفه عرفانی، تناقضی نیست» (شوبکلابی، ۱۳۹۸: ۹۴).

یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک احوال انسانی احساس اعتماد و اطمینان است؛ همان که در عرفان با نام "یقین" از آن نام برده می‌شود. به‌طور کلی یکی از مراتب دستیابی به یقین همین کشف و شهود است، چنانکه در کلمات عرفا نیز آمده است: «المشاهدة حال رفیع و هی من لوائح زیادات حقایق‌الیقین؛ مشاهده الهی حال، بلند و گرامی است و باعث یقین بیشتر می‌گردد» (سراج طوسی، بی‌تا: ۶۹). البته این یقین خود نیز مراتبی دارد. همچون مرتبه علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین.

از ویژگی‌های دیگر مشترک کشف و حالات عرفانی توصیف‌ناپذیر بودن آن‌هاست. «بدین معنا که حالت کشف، به عبارت درنمی‌آید و زبان ندارد؛ البته می‌توان آن را به محدوده علم قابل تعبیر و توصیف، یعنی علم حصولی، وارد کرد و برای آن زبان ساخت؛ اما نفسِ واقعه کشف، بی‌زبان و بیان‌ناپذیر است» (فعالی، ۱۳۸۱: ۶۰).

۴-۱. ویژگی‌های اختصاصی احوال آفاقی

در طی مکاشفه آفاقی، فرد سالک درمی‌یابد که همه موجودات دارای حیات هستند. «در واقع این ویژگی نشأت گرفته از بینش وحدت‌نگرانه عارف است. چون از نظر استیسی، ادراک انضمامی از "واحد" به‌عنوان ذهنیت درونی همه چیز به حیات، آگاهی یا حضور جاندار توصیف شده است» (استیسی، ۱۳۷۵: ۷۴).

این موج‌ها که گردن دعوی کشیده‌اند بحر حقیقت‌اند اگر سر فروکنند
ای غفلت! آبروی طلب بیش از این مبر عالم تمام اوست، که را جستجو کنند؟ (همان، ۶۳۹)

همچنین احوال آفاقی بیشتر با عالم مثال در ارتباط هستند. «در عالم مثال به دلیل برزخی بودن، اعیان روحانی با اعیان جسمانی در ارتباط هستند و این اعیان را می‌توان با حواس برتر مشاهده کرد. در این مرحله عارف در کثرات عالم مثال، جلوه‌ای از حق را می‌بیند. این بینش وحدت‌نگرانه در قالب همان قاعده‌ی "همه چیز، یکی است" بیان شده است.» (استیسی ۱۳۷۵: ۷۴).

۴-۱-۱. انواع مکاشفات صوری:

بدین ترتیب کشف بینایی، برابر است با بصیرت که در آن چشمی برتر از چشم ظاهری قادر به ادراک حقایق می‌شود که دیگران از آن محرومند. همین‌گونه است در مورد کشف بویایی و شنوایی و لمسی که در همه آن‌ها حواسی برتر از حواس ظاهری می‌بایست در کار باشند تا به کشف حقایقی و رای حقایق ظاهری دنیوی نائل شوند: «ببند از خلق چشم و هرچه می‌خواهی تماشا کن / گل این باغ در رنگ تغافل، دیدنی دارد» (همان، ۶۴۴).

کشف بینایی: عارف به خدا می‌رسد از گردش چشمی در نیم نفس بحر، هم آغوش حباب است (همان، ۲۲۶).

کشف شنوایی:

چشم وا کن! حُسنِ نیرنگِ قدم، بی‌پرده است گوش شو! آهنگِ قانونِ عدم، بی‌پرده است (همان، ۲۲۶).

کشف بویایی:

گذشته‌ایم به پیری ز صیدگاه فضولی بس است ناوک عبرت زه‌گسسته ما را
فراهم آمدن رنگ و بو ثبات ندارد به رشته رگ گل بسته‌اند دسته ما را (همان، ۱۱۵).

کشف لمسی:

درین محنت سرا آینه اشکِ یتیمانم که در بی دست و پای هم مرا باید دوید اینجا
(همان، ۱۱۰).

۲-۴. ویژگی‌های اختصاصی احوال انفسی

از ویژگی‌های اختصاصی حالات انفسی یکی ویژگی وحدت وجودی است. از نظر استیس «عارف درون‌نگر بر آن است که با خاموش کردن حواس ظاهر و با زدودن صور حسی و تصورات و اندیشه‌ها از صفحه ضمیر خود به کنه ذات خویش برسد و ادعا کند که در غیب نفس و در آن سکون و سکوت "واحد حقیقی" را دریافته است.» (استیس ۱۳۷۵: ۵۵ و ۵۴). از نظر او در عرفان اسلامی یا تصوف، حالت از دست دادن فردیت و محو شدن در وجود لانه‌ای چندان مشهور است که یک اصطلاح فنی مخصوص به خود دارد و آن فنا است. گفتن این نکته لازم است که این حالت وجودی مانند بینش وحدت‌نگرانه نیست تا وحدت را در کثرت و یا کثرت را در وحدت مشاهده نماید، بلکه او از آغاز تا پایان فقط یک چیز را می‌بیند و آن تجلی حق است و بس.

ز خویش مگذر اگر جوهرت شناسایی است که خودپرستی عالم، بهار یکتایی است

(همان، ۴۲۱).

ویژگی اختصاصی دیگری که در حالات عرفانی مشهود است، بی‌زمانی و بی‌مکانی آن‌هاست. منظور از بی‌زمانی و بی‌مکانی حالات انفسی این است که «فرد عارف در لحظه مکاشفه، احساس فرازمانی دارد و در هیچ زمان و مکانی گنجانده نمی‌شود. چون او با خدایی که ازلی و ابدی و لامکان است، ارتباط برقرار کرده است و همه صفات و افعال او تحت تأثیر این لحظه‌های مکاشفه هستند.» (طاهری / امیری، ۱۳۹۲: ۹۹).

دل به حسرت خون شد و محرم نوایی برنخواست ناله فرهاد ما بیرون از این کهسار بود

(همان، ۶۴۲).

دیگر حس اعتلاء و ارتقاء است که از مهم‌ترین ویژگی‌های حالات عارف انفسی است؛ «یعنی او در چنین حالی خود را در ماورای عالم مثال می‌داند و گویی که او در عالم دیگر سیر می‌کند؛ ویژگی‌ای که در بیشتر احوال انفسی نمایان است.» (طاهری / امیری، ۱۳۹۲: ۹۹ و ۱۰۰).

الوداع ای نغمه فرصت، کز افسون امل عشرت امروز ما، بنیاد بر فردا گذاشت (همان، ۴۲۲).

۲-۴-۱. انواع مکاشفات معنوی:

کشف قدسی: بهره‌مند شدن عقل انسان است از انوار الهی که منجر به دریافت اسرار نمی‌شود.

تحیر مطلعی سر زد چو صبح از خویشتن رفتم نمی‌دانم که آمد در خیال من که من رفتم

(همان، ۸۷۷).

کشف الهامی: طریق فیض و بدون اکتساب فکر است که به دل می‌رسد.

بیگانه وضعیم یا آشناییم؟! ما نیستیم اوست، او نیست ماییم (همان، ۸۸۲).

نه ذوق هند دارم و نه محو کمالم مجنون توأم دانش و فرهنگ من اینست (همان، ۲۳۹).
کشف سرّی: منکشف شدن سر وجود و آفرینش موجودات و ارواح است برای عارف.
رفتم از خویش و به بزم جلوه اش لنگر زدم شیشه رنگی شکستم با پری ساغر زدم
(همان، ۹۲۲).

کشف روحی: که در مقام روح پیش می آید.
حشرم خوش است اگر به فراموشی افکند تا یاد زندگی نشود باز مردنم (همان، ۸۶۳).

نتیجه گیری

با توجه به بررسی های انجام شده باید گفت غزلیات عرفانی بیدل (که بیشتر این غزلیات را شامل می شود)، در حدود هشتاد درصد مواقع از نوع پرسش نخست مطرح شده در متن هستند و بقیه از نوع دوم. در بیان حالات عرفانی خود و به زبان شعر در آوردن آن ها نیز از سازوکارهای متنوع زبانی و کلامی استفاده کرده است. از پارادوکس و متناقض نمایی، از تضاد، ترکیبات اضافی تشبیهی و استعاری و تمثیل و غیره.. استفاده هایی که نه در حالت عادی و از روی صرفاً فکر و عقل زمینی، که اگر نگوئیم در همه موارد، در بیشتر موارد، بر اساس ارتباط با عالم ممکنی غیر از عالم این جهانی، به دست آمده است. همان ارتباطی که در زبان بیشتر عارفان نیز چنین نمودهایی یافته است. دیگر آنکه از هر دو امکان مکاشفات عرفانی در شعر بیدل وجود دارد؛ هم آفاقی و هم انفسی. بدین ترتیب با این بررسی به خوبی اشکار است که می توان بیدل را شاعری عارف دانست که بروز حالات عرفانی در وی، با استفاده از جریان بزرگ کشف و شهودی، آغاز می گردد و در سرتاسر غزلیات او جریان می یابد. کاربرد فراوان وحدت وجودی که منجر به شکل گیری وحدت شهودی در غزلیات او شده است، از نشانه های بارز همین سخنان و حالات عرفان مآبانه اوست که حکایت از ژرفای فکر فلسفی و عرفانی او دارد.

منابع و مأخذ

- آرزو، عبدالغفور (۱۳۸۷)، در خانه آفتاب (سیری در احوال و آثار بیدل)، تهران: سوره مهر.
- اسیر، محمد عبدالحمید (۱۳۷۵)، کلید عرفان، تهران، حمید نور.
- براهنی، رضا (۱۳۹۸)، طلا در مس، تهران، کتاب زمان.
- حبیب، اسدالله (۱۳۹۸)، دری به خانه خورشید، تهران، سوره مهر.
- حسینی، حسن (۱۳۶۷)، بیدل سپهری و سبک هندی، تهران، سروش
- دهلوی، بیدل (۱۳۶۶)، کلیات دیوان، به اهتمام حسین آهی، با تصحیح خال-محمد خسته، خلیل الله خلیلی، تهران، فروغی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۶)، شاعر آینه‌ها، تهران، نشر آگه.
- شوبکلایی، علی اکبر (۱۳۹۸)، صلح کل، تهران، مولی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲)، تاریخ ادبیات، تهران، فردوس.
- کاظمی، محمدکاظم (۱۳۹۳)، کلید در باز، تهران، سوره مهر.
- هادی، نبی (۱۳۷۶)، عبدالقادر بیدل (زندگی، نقد و بررسی و گزیده آثار)، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، تهران، نشر قطره.
- مقاله‌ها:
- جان-محمدی، محمد تقی (۱۳۹۲)، معرفت شهودی و عقلانی در حکمت اشراقی سهروردی، فصلنامه شناخت، دوره دوم، شماره ۲.
- طاهری ماه زمینی، نجمه / امیری خراسانی، احمد (۱۳۹۲)، بررسی انواع مکاشفات عرفانی در مثنوی، بوستان ادب، س پنجم، ش ۲.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۹۶)، معرفت شهودی در کلام شمس تبریزی، کهن-نامه ادب پارسی، سال هشتم، شماره ۲.

Received: 2021/11/31

scientific quarterly journal of Islamic mysticism

Accepted: 2022/2/10

(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)

Vol.21/No.81/Autumn2024

<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Study and Analysis of “ Kashf va Shohud” component of the

Romantic School in the thought of Bidel Dehlavi

Parisa Keshavarz Hamid¹, Touraj Aghdaie^{2}, Nozhat Noohi³*

PhD Student, Persian Language and Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran

Associate professor, Department of Persian Language and Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran.*Corresponding Author, Dr.aghdaie@gmail.com
Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran

Abstract

It is the art of the poet to create new narratives and themes by using inaccessible forms and even repetitive and frequent words and expressions, and thus expand the meaning in the world around him. In the ghazals of Bidel Dehlavi, the element of discovery and intuition, meaning various observations of the world of meaning, has been able to create a significant part of such expansion and expansion. In the ghazals of Bidel Dehlavi, with its efficiency in formal creativity and use of its strangeness, Bidel Dehlavi's poems have been able to exchange meaning through intuitive knowledge and thus, by creating new and universal themes, renew the speech. He expresses his inspired experiences, which are the result of his specially trained consciousness, which is familiarity with Indian and Iranian mysticism, in a more complex way than his predecessors. This is what prevents the naive from grasping the lofty meanings of Bidel's poetry. The present study aims to show the different manifestations of this intuitive influence in Bidel's poetry, because understanding many of his poetic themes is not possible except in an intuitive and mystical way.

Keywords: kashf o shohud, Bidel Dehlavi, mysticism, Hindi School of poetry.